

ایسنا | طلیعه کامران - نوازنده، نقاش و شاعر - به سوی آرامگاه ابدی اش بدرقه شد. مراسم تشییع پیکر این هنرمند نقاش، نوازنده و شاعر صبح دبروز، ۲۵ اسفندماه از مقابل موزه هنرهای معاصر تهران به سمت قطعه هنرمندان بهشت زهرا (س) برگزار شد. در این مراسم، خانواده این هنرمند و چهره‌هایی مانند میلاد گیایی (نوازنده سنتور)، حمیدرضا عاطفی (معاون اجرایی خانه موسیقی)، عباس مشهدی‌زاده (مجسمه‌ساز)، کوروش متین (نوازنده سنتور)، مهدی حسینی (نقاش) و لیلا ثمری (هنرمند) حضور داشتند. معصومه مظفری (رئیس انجمن نقاشان ایران) و میلاد گیایی در این مراسم درباره این هنرمند سخن گفتند. گیایی اظهار کرد: طلیعه کامران از کسانی بود که من را برای سنتور نوازی تشویق کرد. علیرضا میرعلی‌نقی - منتقد موسیقی - نیز گفت: ایشان را می‌توان مادر سنتور نوازی قدیم ایران دانست. ما شناخت این بانوی هنرمند را مدیون استاد خالقی هستیم که ۵۰ سال پیش، نواخته‌های او را ضبط کرد. طلیعه کامران متولد سال ۱۳۰۹ بود. او ۲۴ اسفندماه در تهران در گذشت. کامران از اوایل اسفندماه به‌عنوان نارسایی کلیه در بیمارستان بستری شده بود.

نگاهی به اشعار بهاری شاعران بزرگ ایران زمین

نوروز در سطرهای موزون و مقفی



عنصری شاعر سرآمد دربار غزنویان در وصف بهار و نوروز گفته است:

باد نوروزی همی در بوستان بنگر شود
تا ز نعنش هر درختی لعبتی دیگر شود
باغ هم‌چون کلبهٔ بزاز پر دیبا شود
راغ همچون طبلهٔ عطار پر عنبر شود
منوچهری دامغانی از شاعران مشهور قرن پنجم بیش از هر شاعری از زیبایی‌های طبیعت، مناظر گوناگون، گل‌های رنگارنگ و ... در فصل بهار قلم فرسایی کرده است:
آمد نوروز هم از بادباد
آمدنش فرخ و فرخنده باد
باز جهان خرم و خوب ایستاد
مرد زمستان و بهاران بزد
نظامی گنجوی در قرن ششم هجری این‌گونه از نوروز یاد می‌کند:

جهان از یاد نوروزی جوان شد
زهی زیبا که این ساعت جهان شد
شمال صبحدم مشکین نفس گشت
صبای گرم و عنبر فشان شد
شیخ اجل سعدی شیرازی بهارهای با این مطلع می‌سراید:

برآمد باد صبح و بوی نوروز
به کام دوستان و بخت پیروز
مبارک بادت این سال و همه سال
همایون بادت این روز و همه روز
حافظ نوشین غزل می‌فرماید:

نوبهار است در آن کوش که خوشدل باشی
که بسی گل بدمد باز و تو در گل باشی
من تکویم که کنون با که نشین و چه بنوش
که تو خود دانی اگر زیرک و عاقل باشی
هوشنگ ابتهاج از غزل‌سرایان بزرگ معاصر نیز بهارانه‌ای با این مطلع سروده است:

بهار آمد بیا تا داد عمر رفته بستانیم
به پای سرو آزادی سر و دستی برافشانیم
به عهد گل زبان سوسن آزاد بگشاییم
که ما خود درد این خون خوردن خاموش می‌دانیم
و در پایان با این چکامهٔ زیبا و خاطرانگیز فریدون مشیری به استقبال بهاری خوش و دلکش خواهیم رفت. امید که این بهار فرخ‌بخش، همراه خود خیر، خوشی، سلامتی، شور، نشاط، شادمانی، سرسبزی، پیروزی و بهروزی را برای شما به ارمغان بیاورد و به زندگیتان تری و تازگی ببخشد.
بوی باران ، بوی سبزه ، بوی خاک
شاخه‌های شسته ، یاران خورده پاک
آسمان آبی و ابر سپید
برگ‌های سبز بید
عطر نرگس ، سبب باد
نغمهٔ شوق پرستوهای شاد
خلوت گرم کبوترهای مست
نرم نرمک می رسد اینک بهار
خوش به حال روزان

این روست که این جشن در میان ایرانیان ارزشی ماندگار یافته است. دلیل پایدار ماندن نوروز در فرهنگ ایرانی را می‌توان پیوند عمیق آن با آیین‌های ایرانی و تاریخ این کشور با حافظه فرهنگی ایرانیان دانست.
شادی و شادمانی نزد ایرانیان همواره از جایگاهی والا برخوردار بوده و از آن به عنوان یکی از دهنش‌ها و ارمان‌های ایزدی یاد می‌کرده‌اند و آیین‌های شادمانی از برجسته‌ترین هنجارها و ویژگی‌های فرهنگی ایرانیان، بر حساب می‌آمده، ازین رو همواره در هاله‌ای از تقدس، فرخندگی و نیک روزی همراه بوده است. بسیاری از جشن‌ها و آیین‌های ایرانی در گذر زمان یا از میان رفته‌اند و یا کم فروغ شده‌اند، اما تنها جشنی که هم‌چنان باشکوه بسیار در نزد ایرانیان برگزار می‌شود، نوروز است.

نوروز در ادبیات فارسی با جشن فروردین، نوروز جلالی، و جشن جم و ... نیز نام‌گذاری شده است و بیشتر شاعران بزرگ ایرانی از دیرباز تاکنون دربارهٔ نشاط و سرزندگی در بهار و نوروز و آیین‌های زیبای آن بهاریه‌های ماندگاری به یادگار گذاشته‌اند. «بهاریه یا بهارانه» به اشعاری گفته می‌شود که درباره فصل بهار و نوروز سروده و نوشته می‌شود. ادبیات فارسی، سرشار از «بهارانه‌های زیبای شاعرانه‌ی هم‌چون رودکی، عنصری، منوچهری، حافظ، سعدی، خاقانی و ... است. سرایندهگان ایرانی از دیرباز تاکنون در وصف نوروز و جشن فروردین داد سخن داده‌اند که در ادامه به برخی از آن‌ها نگاهی گذرا خواهیم داشت.

رودکی از شاعران نامدار قرن چهارم هجری و پدر شعر پارسی در وصف نوروز و بهار چنین سروده است:
آمد بهار خرم با رنگ و بوی طیب
با صد هزار نزهت و آرایش عجیب
شاید که مرد پیر بدین گه شود جوان
گیتی بدیل یافت شباب از بی مشیب

که چون خواستی دیو برداشتی
ز هامون به گردون برافراشتی
چو خورشید تیان میان هوا
نشسته بر او شاه فرمانروا
جهان انجمن شد بر تخت اوی
فرومانده از فره بخت اوی
به جمشید بر گوهر آفشانند
مر آن روز را روز نو خواندند
سر سال نو هرزم فرودین
بر آسوده از رنج تن دل ز کین
بزرگان به شادی بیاراستند
می و جام و رامشگران خواستند
چنین روز فرخ از آن روزگار
بمانده از خسروان یادگار

در شاهنامهٔ فردوسی، وقوع بیشتر رخدادهای مهم مصادف با نوروز بوده، از جمله آغاز آفرینش، غلبهٔ کاوهٔ آهنگر بر ضحاک مار‌دوش، زاردوز سیاوش فرخنده، به تخت نشستن کیخسرو و نجات ایران از دشمنی با افراسیاب. هم‌چنین به دنیا آمدن زرتشت در آیین ایران باستان نیز در روز نوروز اتفاق افتاده است.

نوروز عمومی‌ترین و دیرپاترین جشن مردم ایران است که هم‌زمان با نخستین روز از سال خورشیدی ایرانی - هرمز روز یسا اورمزد روز- برابر با یکم فروردین ماه برگزار می‌شود. این روز، ریشه در آیین‌ها و سنت‌های کهن نیاکان ما دارد و از دورترین دوران تاریخی این مرز و بوم، تاکنون پاینده و پایدار مانده است. بی‌شک، در میان همهٔ جشن‌ها و آیین‌های ایرانی نمی‌توان رویدادی را به مانند نوروز، جست و جو کرد. نوروز، بزرگ‌ترین جشن ملی ایرانیان است و تمام اقوام، مذاهب و گروه‌های فکری و عقیدتی را که در این مرز و بوم زندگی می‌کنند گرد هم می‌آورد؛ از



■ **مجتبی جعفری**

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی
ملین گام‌های بهار، دل‌ها را می‌نوازد و رقص فرح بخش و مُشک بیز شکوفه‌ها، روح را می‌رقصاند. باد صبا ناهه گشایی می‌کند تا جان‌ها به عطر آسمانی آن بویناک گردد. طَبَق طَبَق سبزه و گل در راه است تا زمین و آنچه بر وی است بیاراید. بهار فرا می‌رسد تا نغمهٔ شادی و سرور بر لب‌ها و در دل‌ها بنشانند و رنگ غم و اندوه از چهره‌ها بزدايد. رستاخیز طبیعت به شیدایی بهار است؛ از نسیم بهار است. زمین در زایش بی امان خود و زمان در دگرگونی‌های مداوم خویش شمعی از نقش‌بندی‌های نقاش ازل را می‌نماید. بهار فرا می‌رسد تا هرآنچه از سردی و خشونت، جمود و خودمردگی و سکون و روخت از چهرهٔ زمین بتازاند. گل به تبسم قامت می‌بندد و شکفتن را زمزمه می‌کند تا ناز و تنعم خزان و شوکت باد دی را درهم فرو ریزد.

و نوروز، آغاز بهار است و آغاز بهار، آغاز حیات. نوروز، شاه‌بیت غزل سبز آفرینش است که با آمدنش شور و گرمی و حیات را تا ژرفای جان به ترمیم می‌نشیند.

بر پایی جشن نوروز باستانی آیینی دیرپای است، که خاستگاه و ریشهٔ آن به ایران باستان بازمی‌گردد. بسیاری از موزخان معتقدند که نژاد پارسی آریایی حتی قبل از زرتشت سال نو را جشن می‌گرفته است. دربارهٔ فلسفه و علل پیدایش جشن نوروز نظرات متفاوتی وجود دارد اما متون کهن ادبی، بهترین منبع برای بیان چگونگی شکل‌گیری آیین شمرین و دیرین نوروزی است. نویسندگان و شاعران قرن چهارم و پنجم هجری هم‌چون حکیم ابوالقاسم فردوسی، منوچهری، عنصری، فرخی و ... هر یک در پاره‌ای از متون و اشعار، از آغاز بهار و رستاخیز طبیعت و نوروز، سخن گفته‌اند. در ادبیات فارسی جشن نوروز را مانند بسیاری از آیین‌های دیگر به نخستین پادشاهان نسبت می‌دهند. با توجه به روایت‌های افسانه‌ای - اسطوره‌ای ایران، آغاز پیدایش جشن نوروز را به جمشید، چهارمین پادشاه پیشدادی ایران نسبت داده‌اند. بدین صورت که «جم» پادشاه آن زمان، پس از در نوردیدن سرزمین‌های بسیار، وقتی که به آذربایجان رسید، دستور داد تخت جواهر نشانی را بر مکان بلندی به سمت مشرق بگذارند و خود نیز تاج جواهر نشانی را بر سر گذاشت و بر آن تخت نشست. همین که پرتو خورشید، تاج افتاد، شعاعی در نهایت روشنایی به وجود آمد، مردم شاد شده و گفتند: «امروز، روز نو است» و به این دلیل که به زبان پهلوی، شعاع نور را «شید» می‌گفتند، از آن روز این کلمه را بر نام افزودند، او را «جمشید» نامیدند و جشن بزرگی برپا کردند. فرزانة پارسی، فردوسی بزرگ این چنین نغمه سر می‌دهد:

همه کردنی‌ها چو آمد بجای
ز جای مهین برتر آورد پای
به فر کیانی یکی تخت ساخت
چه مایه بدو گوهر اندر نشاخت

حرف‌های اهل هنر در مراسم تشییع علی معلم

سفر به خانهٔ ابدی



کارزماتیک هستند و صدای گرم و گیرای دارند. علی تأثیرگذارترین اهل قلمی بود که من در سینما می‌شناختم.

در ادامه سعید راد با اشاره به اینکه بارها به همراه علی معلم که او را استاد خود می‌داند به بهشت زهرا (س) رفته و گام‌هایش از خاک آلوده شده است، گفت: حیف که خیلی زود، نوبت به او رسید. علی معلم رفیق و دوست بود و برای خراج کردن عشق همیشه دست به جیب بود. او افزود: من شاهد بوم جشن حافظ را با چه مشقت‌هایی برپا می‌کرد و این درست است که چرا ما همیشه خیلی دیر می‌رسیم. او در حالی از دنیا رفت و من معلم خود را از دست دادم که آرزوی ساختن فیلم «کوروش» را داشتم.

■ **ابوالحسن داوودی: خدایا این سال نحس را به پایان برسان**

در بخش دیگری از این مراسم و در زمانی که هنوز پیکر زنده‌یاد علی معلم به خانه سینما نرسیده بود، ابوالحسن داوودی با اشاره به اینکه در مراسم‌های یادبود زسانی صحبت کرده و تنها جایی که تاکنون سخن نگفته بود مراسم ختم دوست و همکارش بوده، گفت: به نظر در چنین مواقعی کمی دیر است که فضائل آدم‌ها را برشماریم بنابراین در اینجا می‌خواهم حرف‌هایی را که خطاب به خدا نوشته‌ام

ایسنا | پیکر زنده‌یاد علی معلم با سخنرانی سینماگران و حضور همکارانش به سمت قطعه هنرمندان بدرقه شد.
صبح دبروز، چهارشنبه (۲۵ اسفندماه) در حالی که به روزهای پایانی سال رسید، جمعی از سینماگران برای چندمین بار در سال ۹۵ در خانه سینما جمع شدند تا یکی دیگر از همکاران خود را به خانه ابدی بدرقه کنند.

در ابتدای این مراسم عزیزالله حاجی مشهدی شعری را که برای علی معلم سروده بود، قرائت کرد و پس از آن جواد طوسی رئیس انجمن منتقدان خانه سینما با بیان اینکه امسال چه سالی بود و چه پایان و آخر خط تلخی داشتیم، گفت: استقلال یکی از ویژگی‌های بارز علی معلم بود و او بر پایه همین استقلال و نگاه رفاقتی که داشت ترکیب متفاوتی از «سر تاسم‌مور» در «مردی برای تمام فصول»، «مایکل کورلونه» در «پدرخوانده» و رندی حافظ بود.

او افزود: علی معلم بر پایه رفاقت خود جشن حافظ را برگزار می‌کرد و به یک حوزه تصمیم‌گیری رسیده بود. او تلاش می‌کرد تفکر مایکل کورلونه‌ای خود را با فضا و فرهنگ این‌جایی برگزیند ولی باز هم برتابیده نمی‌شد و رفته رفته به یک انزوا تبدیل شد. وی گفت: علی معلم باید بیشتر در حوزه فرهنگ و هنر به کار گرفته می‌شد و ما باز هم دیر به یک رفیق رسیدیم.

در ادامه مسعود جعفری جوزانی با بیان اینکه هر کشوری سرباز و سپهسالار دارد، گفت: به زعم من علی یکی از بزرگترین سپهسالارهای سینمای ایران بود. او جزو اولین کسانی بود که در اوایل دهه ۷۰ و در شرایطی که خیلی‌ها دنبال فیلم‌سازی می‌رفتند معتقد بود باید برای سینمای ایران بسترسازی کند.

این تهیه‌کننده و کارگردان افزود: علی معلم می‌گفت سینما فقط کلمه نیست بلکه تصویر است. برای همین به «دنیای تصویر» رسید. علی که جان من بود با همه وجودش برای سینما بسترسازی کرد و احساس می‌کرد باید یک جشنواره مردمی به پا شود تا از عواملی که جریان اصلی را در سینما برپا می‌کنند و نیز آن‌هایی که به چشم دیگران نمی‌آیند، تقدیر شود.

جوزانی بیان کرد: او با نگاهی که داشت آدم‌های خودخواه را آزار می‌داد، ضمن اینکه اف‌های بلند را می‌دید و می‌گفت، وقتی از جایی رد می‌شد، می‌گفت یک روز در اینجا اتفاقی بزرگ برای سینمای ایران رخ می‌دهد.

این کارگردان سینما ادامه داد: کاری که علی معلم کرد را ما یک صدمش را هم نتوانستیم انجام دهیم و باور دارم فرهیختگان انتخاب شده‌اند

یاد

حسرت و دیگر هیچ



■ **حسین کیانی**
نویسنده و کارگردان

آنچه بیش از همه چیز درگذشت اهل هنر را آزار دهنده می‌کند حسرتی است که از نبودن‌ها و کم‌بودن‌ها بر دل نمی‌نشیند. نودها و کمبودهایی که نمی‌گذاردند تا اهل هنر به بیشتر آرزوهای هنری و رویاهای خلاقه خود برسند. همهٔ حسرت و غصه خوردن از این درگذشت‌ها، از این ناکامی‌ها و نرسیدن‌ها شاید به خاطر جامعه‌ای است که رسیدن و کامیاب شدن را دیگر باید در فرهنگ‌نامهٔ افسانه‌های جستجو کرد. زنده‌یاد علی معلم، جاویدان اثر، عباس کیارستمی و بسیاری درگذشتگان امسال و سال‌های پیشین بسیار بیشتر از آنچه آفریند می‌توانستند بیافرینند اما این‌جا سرزمین دریغ خوردن‌ها و ای کاش‌ها و اگر‌هاست. کسی هم نمی‌داند چرا... به گفتهٔ سعدی سینمای ایران، زنده‌نام علی حامی، همه عمر، دیر رسیدیم... و شاید هرگز نرسیدیم.

نقد فیلم

یک کمدی خوش شناس



■ **محمد حسینی**
منتقد

با اینکه اولین فیلم قاسمخانی در زمانی اکران شد که با جشنوارهٔ بدی مواجه بودیم و رقبای جدی نداشت و با وجود سعی مشخص فیلم‌ساز در آزمون و خطا کردن، از بر رنگ‌ترین‌ها و بهترین‌های امسال بود. با این حال شاید اگر فیلم‌نامه را کارگردان دیگری می‌ساخت، کمدی ماندگارتری از آب در می‌آمد. نیم ساعت اول فیلم تلویزیونی است و تنها به دلیل پیش داوری‌های بیننده از سریال «پژمان» و پیش‌زمینه‌ای که مخاطب از کارنامهٔ قاسمخانی دارد، خیلی خسته‌کننده به نظر نمی‌رسد. اما رفته رفته فیلم سینمایی‌تر می‌شود و از ژانر حوصله سربر و قاب تلویزیون بیرون می‌آید. اتفاقاً «خوب، بد، جلف» جزو آن دسته آثاری است که فیلم‌نامه دارد، داستانش با سر و ته است و می‌داند چه می‌خواهد بگوید. تا یک جایی کارگردان تنگ است ولی کم کم خودش را پیدا می‌کند و خط اصلی داستان روی ضرابهنگ می‌افتد. قصهٔ ورود دوبایرنگر نه‌چندان کارگشته و جدی، به حوزهٔ فیلم پلیسی و اشناییشان با یک افسر ادارهٔ آگاهی، می‌تواند کاملاً یک موقعیت کمدیک را رقم بزند ولی فیلم‌ساز با دادن آدرس غلط به بیننده وارد فضای لفاظی می‌شود و مخاطب را به بیراهه می‌برد.

ایدهٔ مولف خلاقانه و باظرافت است اما برای به تصویر کشیدن نیاز به یک کارگردانی اصیل‌تر دارد. کارگردانی که بتواند ایده، فیلم‌نامه، دوربین‌بندی و بازیگر را یک‌دست و یک جنس کنار هم بچیند. مانی حقیقی یکی از آن نامه‌گویندگان فیلم است که با لحن جدی و بازی تصنعی نوعی ذوق می‌زند. شخصیت‌پردازی درخشان و چابکی خیلی کار سختی نیست اما مشکل آن جاست که فیلم‌ساز می‌خواهد به فرخ‌زاد چهرهٔ یک پلیس وظیفه‌شناس، عبوس و جدی را بدهد که وسط این بازار کمدی از پشش بر نمی‌آید و در نهایت لطمه بزرگی به فیلم می‌زند، چون به صورت آشکار، ویژگی‌های حمید فرخ‌زاد کاراکتر سرگرد را نمی‌دهد مگر با تلاش زیاد و بازی گرفتار صحیح کارگردان.

در پایان هم این موضوع نمایان است، ما بد و جلف را داریم و مدام روی آنها تاکید می‌شود اما خوب را نمی‌بینیم، و تنها یک شخصیت سرگرد معلوم وجود دارد که ناپخته است. تکنیک‌های سینمایی به درد بخوری که به چشم می‌خورد، کاملاً در خدمت فیلم است که اگر نبود فیلم صدمه سقوط می‌کرد. موسیقی و جلوه‌های ویژهٔ بجا و ریتم مناسب، که ناشی از هوش فیلم‌ساز است فیلم را نجات می‌دهد. وقتی قصه لحن مناسبش را پیدا می‌کند روی غلنگ می‌افتد، اما باز هم لنگه‌بین فیلم روی آن است که از موقعیت کمدی استفاده به اندازه‌ای نمی‌شود و فیلم‌ساز بیشتر درگیر دیالوگ است.

«خوب، بد، جلف» ادعای بزرگی ندارد و حداقلش این است که لقمهٔ بزرگ‌تر از دهان بر نمی‌دارد و بی‌حاشیه، اصل اول سینما یعنی سرگرمی را نه درستی رعایت می‌کند. وقتی مخاطب با انتظار و توقع فیلم کمدی به سینما می‌رود، و با فیلم کمدی متوسط، بازیگری خوب و لحن درست مواجه می‌شود، دست آخر بی‌آنکه خسته شود راضی از سالن بیرون می‌آید. فیلم مدام خودش را توضیح نمی‌دهد، هرچه هست در تصویر است، می‌شد حتی با کمی انرژی و دقت بیشتر کمدی بهتری تولید کرد. با این وجود همین نصف و نیمه‌اش برای حال و روز این روزهای سینمای ایران (ژانر غصه و بدبختی) مناسب و بجا است. نگاه کمدی فیلم‌ساز به دنیای بیرون، و لحن قاسمخانی (که برای مخاطب عادت کرده به سریال‌هایش اشناست و می‌تواند قصه بنویسد، موقعیت کمدی خلق کند و لم خندانان مردم دستش است) ، می‌تواند روی آستانهٔ تحریک مردم دست بگذارد و سرگرمشان کند. کاملاً مشخص است که فیلم‌ساز عادت به پردهٔ سینما ندارد و در قاب تلویزیون لفاظی می‌کرده، اما با چند پلان سینمایی خوب موقعیت‌های کمدی جالبی خلق می‌کند که اگر نبودند فیلم بسط‌یابی می‌شد.

«خوب، بد، جلف» یک کمدی معقول است که در این روزهای سینما غنیمت است ، مثل یک دانش آموز معمولی است که در مدرسهٔ کودکان استثنایی درس می‌خواند و در بین آن‌ها می‌درخشد. و بیشتر دلیل موفقیتش، شانس هم‌زمانی با هم دوره‌هایش است.

